

با جمعیتی از سواران چابک و چست گرد تاخته خود را یک
 ناگاه برد بناله چند اول با ساقه شکر دشمن می زند و در میان
 ایشان آشوبی برپا میکنند و سی و پنج گردون را که پرازا علیه
 و اذوقه و دیگر ذخائر جنگی بود در می ربایند؛

چون در میان فریقین جنگجوی فرنگستان بعد چندی گونه
 صلح در میان آمد و راه پر خاشخری و جنگجویی در میان شان
 بسته گردید بناچار آثار پرولپی و دستبرد میسوریان خاصه سپهدار
 نامدار شان حیدر علی خان سپهدار که از هواداران طبقه
 فرانسیس بودند چندی بظهور نرسید؛ دستور رای میسور
 که از رهگذر عهد شکنی نواب محمد علی خان چنانچه بالا مذکور شد
 طی بساط موافقت نموده سرگرم انتقام از دشمن بود، و همت
 تسخیر قلعه ترچناپلی برگماشته نامت مدید. محاصره آن پرداخته
 ولیکن از جهت ذوقنونی نواب و استمدادش از جماعه
 فرانسیس که پس از برهم شدن کار چند اصحاب بهو خواهی
 نواب سر بر آورده بودند مدت حاصره در از کشید و اثری
 بران مترتب نشد درین اثنا خبر وحشت بار بدستور
 موصوف رسید که جماعه مرهته با شکر سنگین بر حدود
 میسور تاخته بتخریب بلاد و سفک دمای عباد استغال
 داشته میخواهند که بر مملکت میسور خراجی سالانه تحمیل

کنند بناچار از اتمام آن مهم دست باز داشته بصوب
 دارالملک میسور نهضت میکنند هنگام مراجعت لشکر
 میسور از ترچناپلی سرکردگی ساقه به جیدر علی خان سپهدار
 تفویض کرده شده بود تا او بمحردر رسیدن لشکر بمسور
 بسوی دندیگل (که محالیست سمت جنوبی سریرنگپتن)
 ششانه بحماییت آن از دستبر غنیم بردارد؛

چون دستور بدارالملکب سریرنگپتن رسید راجه میسور را
 که در مدت ستادی غیبتش خودش مقصدی انتظام مهام مملکت
 گشته و سپاه قلیلی که در میسور مانده بود بحراست و حماییت
 دارالملک اشتغال میداشت، از خوف حملات
 غنیم بغایت سراسیمه و پریشان خاطر یافت؛ بنا بران
 آرای کارکنان دولت میسوریه بران قرار گرفت که سپاه
 کینه خواه بدافعہ یغاکران طبقه مرهتہ نامزد گردد؛ ولیکن ازین جهت
 که سپاه، زر تنخواه چند ماه نیافته بودند سرکشی و بغاوت را
 بنا نهادند و نیافته زر باقی از رفتن سر باز زدند؛ و پس از بحث
 و تکرار بسیار چون سرانجام زر باقی و استرضای جماعه سپاه
 باغی نموده شد، دستور بسرداران سپاه خطاب میکنند
 تا کیست که متعهد قیادت سپاه کین توز از ان جماعه آتش
 فتنه افروز گردد؛ همه شان بتصور کثرت جنود غنیم و قلت

جمعیت آن سپاه که از بهر مدافعه و مقابله ایشان تعیین نموده
 می شد از تکفل این مهم مرد آزما روی همت بر یافتند آخر کار
 سخن بران مقرر شد که حیدر علی خان سپهدار را که از بهر
 حراست سرحد جنوبی مملکت فرستاده شده بود و بر عرات
 و جلادت او خاصه در چنین روزگار محنت و نثار اعتماد کلی
 داشتند از برای کفایت این مهم باز خوانند؛ آن شیردل یگانه
 که بدل جویای اینچنین مصاف مرد آزما جوهر رسالت و انما
 بود بشنیدن این پیام نهرت تمام سرعت تمام
 متوجه دارالملک سریر ننگین گردید؛ و بسپهسالاری سپاه
 که از بهر مدافعه افواج مرهته نامزد شده بود علم امتیاز برافراخت؛
 ولیکن پیش از آنکه او متکفل قیادت سپاه کینه خواه گردد
 یغماگران مرهته بر جناح استیصال بر متصل دارالملک
 رانده کار بر ارکان دولت میسوریه آنچنان دشوار کرده بودند
 که ایشان بدین شرط که آن تاراج پیشگان از اضرار دایندای
 سکان آن مملکت دست برداشته بمستقر ریاست
 خویش پونا باز گردند بیست لک روپه نقد بدیشان دادند؛
 این رو داد در ماه اپریل سنه یک هزار و هفصد و پنجاه و شش عیسوی
 صورت گرفته؛ اگر چه حیدر علی خان پس از نامزد شدنش
 بسپهسالاری افواج، مصدر کاری نشده ازین رو که فرصت کار

درین مهم از دست رفته بود ، ولیکن از جهت سار عیش
 در قبول این فرمان و آمادگیش در اهتمام بر انجام نمودن آن ،
 و نیز از رهگذر شایسته آداب و قواعد میدان جنگ
 و بایسته در زشهای سپاهیکری ایجاد کرده مردم فرنگ
 که او پیشتر از جماعه فرانسیس در آموخته بود و بعد از آن
 در میان طبقات سپاه میسور در آورده و ایشان را در خور کارهای
 بزرگ و مهمات سترگ ساخته ، او خود را منظور نظر غایت
 ماطفقت و کمال ملاحظت را بجهت فرمانفرمای میسور گردانیده بود ؛
 در اواخر این سال محفوظ خان برادر کلان نواب محمد علی خان
 صوبه دار کرناٹک سر بهیجان بر کشیده خطم تینوالی را که یکی
 از ان بلوکات یا اعمال است که بر اقصای جنوبی بهره ارض
 جزیره نمای هندوستان واقع اند متصرف گردید و از کارکنان
 دولت میسوریه در خواست امداد و اعانت نمود ؛ درین
 خصوص که ایابکار گزاران دولت میسوریه ماتمس او را مقرون
 اجابت نموده با عاتش پرداخته بودند یا نه بیچ روایت
 در میان نیست ؛ ولیکن در ماه اکتوبر سال یکهزار و هفتصد
 و پنجاه و هفت عیسوی حیدر علی خان سپهدار بافوجی گران
 در محال دندیکل رفت و در ماه آینده از آنجا پیشترک
 بجانب جنوب شتافت و قلعه شولاندن بجیزتخیبر

در آورده در محال مدره که مجاور محال تینوالی بجانب شمال
است در آمد،

ولیکن درین مقام پس از اندک زمانه محمد یوسف
کمیدان جنود طبقه انگریزیه بر دهمله آورده او را به دند-یگل باز گردانید،
درین محل انتظار ملاقی جماعه از سپاه فرانسیس تا سال آینده
کشید، و از آن پس با اتفاق ایشان عنان عزیمت
باز گردانید و بر شهر مدره و مضافات آن تاخت آورد؛

در اواخر ماه جنوری سال یک هزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوی
قشونی از جماعه فرانسیس محتوی برهفتاد و پنج مرد فرنگی و ستم صد
سپاهی هندوستانی بسرکردگی موشیر اسطرک در شهر
دند-یگل رسید؛ ولیکن ازین جهت که جمعی مرهته باز بر سر
میسور تاخت آورده درخواست چاریک خراج ملک
نموده بودند مکتوبی از دولت میسوریه بحیدر علی خان میرسد
که از عزیمت تسخیر بلاد دوردست عنان عزیمت
رتافته بر جناح استعجال بحمایه دارالملک سریرنگپتن که از
نظاوت آن یغماگران، مبتلای انخای رنج و محن است پردازد؛
ناچار حیدر علی خان با جماعه فرانسیس آن خود که بزودی عازم
بوستن بالشکر خویش بودند که در آن زمان قلعه ترچناپلی را در
شدید محاصره میداشت طبل ارتحال می کوبید؛

ولیکن پیشترک فرار سیدن حیدر علی خان سریرنگین
 معاند جماعه مرهه یکسو ساخته می شود و کار گزاران دولت
 میسوریه بوادادن مبلغی از زر، کالای شمین ایمنی دامان از ان
 تاراج پیشگان داعی خرد؛ اکنون چون خاطرنا ازین رهگذر
 قرین طمانیت میگردد، سپهدار نامجوی از بهر تجدید انتظام امور
 خطه بنگلور جایدادش که درین غیبت متادمی از نظام در افتاده بود
 رخصت انصرافی یابد و بزودی بدانصوب می شتابد؛

برانگیختن حیدرعلیخان دل دستور میسور بر تسخیر
 چک بالا پور و پس از اهترضای اولشکر کشیدن و فیروز
 گودیلانش بران حلود و افزودن جمعیت سپاهش
 بر آنچه پیشتر بود؛

پس از چند ماهه اقامت بنگلور، آن سپهدار ملشور بیاعثه
 فطرت بلند دل داده کار، دشمن آرامش و قرار، راه
 فتوح تازه و فیروزی بی انداز، بر رای دستور کار فرمای میسور
 می کشاید و اینچنین تخریض او برین کاری نماید که بدین فتوح
 که مطمح نظر اوست هم حوزه ممالک دولت میسوریه نیکو فراخ
 و وسیع خواهد گردید، و هم خزانه عامره که از رهگذر خرچ
 مبلغ سنگین که در یورشش ارکات صورت گرفته و قدیه

گرا نمایه که بدان دغان بندی گران مرهته دو بار نموده شد،
 خالی شده است باز معمور خواهد گردید؛ دستور میسور که
 ششمش از غشاده طمع زر، کور، و ازدیدن غرض پنهان ساخته
 پروهای تو بر تو بافته حیدر علی خان دستور بود، بدین عزیمت
 عرض داشته او، رقم قبول راند؛

تفصیل این اجمال آنکه بمسافت هفتاد میل انگریزی
 بر سمت شمال شرقی بنگلور خطه چک (یا کو چک) بالا پور واقع
 است و این محال خطه است و لپسپ و نر هست انگیز
 سیر حاصل و زر خیز، جامعوسان اخبار، سپهدار نامدار
 چنین دانموده بودند که زمیندار آن خطه، نرائن شامی نام مردیست
 مالدار و خدادند نعمت بسیار و با این همه نعمت و ثروت
 از همت و جرأت که متکفل حراست و حمایت آن تواند بود
 یکسر بی بهره؛ این اخبار سرت بار از ان دلکش
 و دلفریب تر بود که سپهدار جاه طلب ما از هوس تسخیر
 آن دایستادی یاد رهنی اعزاز آن نیفتادی؛ بنابراین پس از
 استحصال اجازت دستور، جمعیتی فراخور از سپاه فراهم
 ساخته در بعض شهر حال یک هزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوی
 از بنگلور بصوب کوچک بالا پور نهفت میباید؛ و پیش
 از آنکه زمیندار آن خطه که ازین بلای ناگهانی در عین غفلت

و نادانی بود، آگاه شود، بدان خطه درمی آید، ز پسندار مذکور در
 حصن نندی درک متخصن میگردد؛ ولیکن پس از انتضای همین دو
 روز، تاپ محن محاصره نیارده فرار برقرار اختیار میکند و مال
 و اسباب فرادان باز پس میکند ارد، سپهدار نامجو از ان همه
 نقود و نفایس که در قبضه تصرف او در آمده نوادر چند با تنهیت
 نامه بلند بدار الملک میسور میفرستد، و از اموال باقی بهره
 بر سپاه خود میپاشد و دیگر بهره از ان در سر کار خاص خویش نگاه
 میدارد، و از طرف خود عاملان کار گزار از بهر ضبط و سیاست
 آن دیار بر میگمارد، و این خطه دلگشای جدید را منصف
 جایه اقدیم خود میگردداند؛

اکنون حیدر علی خان چون اوضاع روزگار را با خود ساعد
 و یار دید و نونهالان ساعی خود را در سرابستان نامجوی
 بار آورده شمار خوشگوار یافت فطرت بلندی گرایش خواست
 که حوزه ریاست خود را فراختر سازد؛ و بناچار بهمانه حراست
 ممالک مفتوحه جمعیت سپاه قدیم را از آنچه بود بیفزود؛
 و رساله جدید از سواران که بر حقگزاری و وفاداری شان وثوق
 تواند نمود، در خاص خدمت خود نگاه داشت؛

حاصل بردن گزار و دستور بمشاهده افزونی عز و شان آن سپهسالار
دولتیار و چاه کنان در راه آن جوینده نام و جاه و خودش
اوقات در آن چاه و رهبران سپهسالار کامگار بمرتب جلیله
وزارت رای میسور و متصرف گردیدن در مهمات امور،



چون خبر این روداد نامی تازه که سپهسالار نامدار مصدر آن شده
بدستور میسور میرسد از خواب غفلتش بیدار میگردد، و بناچار
آن دستور خامکار حالاً بخریض راجه میکوشد تا با آن سپهسالار نامدار
بل حریف پرکار نرد کج باز و باطنف الجیل بدار الیهک
سریر نگین طلبیده اورا مقید سازد؛ بنا بر این نامه از پیشگاه
دولت میسور به مشحون از ستایش و تهنق گوناگون بطلب
آن سپهسالار یگانه که مصدر آنهمه ترددات مردانه شده بود
فرستاده میشود،

صدر علی خان سپهسالار که از فنون امراد و ذرا عمومات مکانه
دستور میسور خصوصاً بنیک آگاه و با خبر بود و بناچار بمقتضای
احتیاط و عزم دور بین منتهی تیزهوش را بمشاهده گرانمایه از طرف
خود پنهان در دیار میسور معین کرده بود تا همواره با نهایی اخبار لازم

الاطعامی پرداخته باشد؛ چنانچه پیش از آنکه نامه تقدیر تحت
 قلمه بوی رسد آن منتهی بخرتکار بر تمامی خدایع دستور گمبزو
 مکار اورا اینکو خبردار ساخته بود؛ بنابراین پس از اندیش
 شایسته و تدبیر بایسته اولاً آن سپهبد ار دولتیار از بالاپور
 به بنگلور نهضت می نماید و در آنجا تمامی جنود خود را فراهم ساخته
 بسرگردگی ایشان متوجه دارالهلک سریرنگپشن میگردد؛
 و چون بدان مقام میرسد در حوالی شهر فرود آمده خیمه میزند؛ و
 شامگانان مصحوب چندی از ولادوران سپاهش که برایشان
 وثوق میداشت بملاقات دستور میرود؛ ولیکن با آنکه دستور
 بخرتکار پیش از آمدن سپهبد ار نامدار از بهر گرفتن و محبوس
 کردن یا کشتن او تدبیر اندیشیده بود همه خود انایش درین
 باره، خام و اندیش نداشت تمام میباید؛ فرصت از دست میشود
 و کاری از پیش نمیرود؛ سپس چون آن وزیر پرترویز دید
 که در اول ملاقات منصوب بدسگالیش بعل نیامده بار دیگر
 خواست که هنگام ملاقات دیگر همان دام در راهش نهید و عریف
 غالب خود را بروماتی دهد؛ ولیکن چون دوستان هواخواه
 آن سپهبد ار نامدار در آن دربار از بدسگالی دستور آگاهی داشتند
 براین راز سر بسته، پیش از وقوع او را مطلع ساخته بودند؛
 اگر چه آن سپهبد ار از بداندیشیهای دستور خیانت کار

پیش ازین واقعه خبر داشت مابین همه بفتوای پنجه کاریش
در واقعه نامرضیه اظهار شکفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزید یعنی از چنان فرزانه نیکخواه اینچنین
اندیشه های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خیر سگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیشه را از پایه
وزارت و کامگاری بر دز سیاه عزلت و خواری بنشانند؛
از بهر اتمام این عزیزست پس از چند روز بیپناه ملاقات
بممنزل دستور میرود بعد از آنکه جمعیتی از سپاه خود بر دروازه اش
مینشانند، و با معهودی از جانداران برگزیده اش در درون خانه در آمده
بی هیچگونه مدافعه و مزاحمه احدی او را اسیر میکند و آنگاه جماعتی
از سپاه تسخیر و دسترای راجه فرمانفرمای میسور میفرستند،
ولیکن راجه ازین واقعه تنگدلی و پریشانی را بخود راه نداده اظهار
اطاعت و انقیاد کرد و حیدر علی خان را طلبیده با کمال اعزاز و
اکرام تاقی نمود و در بارگاه عام بر سر آنچمن چنین فرمود که راه دروش
ند دراج از چندی آنچنان از جاده راستی و اعتدال منحرف
گشته، و از جهت ارتکاب امور نامرضیه، او آنقدر ظنون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیش نهاد خاطر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریده روزگارش کشیده شود و دست
وزارت چنین چهپداری کفایت پیشه زیب و زینت

پذیرد الحمد لله که آنهمه بی در اخلت این نیازمند درگاه اهدیت
 نیکو سرانجام پذیرفت اکنون با کمال طیب خاطر و خوشنودی
 میخواهم که زمام حکومت در کف کفایت چنین سپهبد ار
 کار گزار سابقه شمارد اسپارم؛ چون حیدر علیخان سپهبد ار
 بکام دوستان کار فرمانی میسور را در این واقعه اینچنین ترسان
 دلرزان می بیند زبان مبالغه پرور، بد بجویی راجه میکشاید و مراتب
 محبت و هواخواهی خود را بر وجه ابلغ خاطر نشین وی مینماید،
 و از بهر برایت سعادت خویش درین ساخته هولناک، چنین
 میگوید که اگر دستور پرزور قصد جان وی نداشتی حاشا که او
 مصدر این همه شورش و اذاک گردیدی؛ نواب حیدر علیخان، دستور
 اسیر را باد و پسرش درین قلعه محبوس گردانیده و وظیفه شایسته
 از بهر ایشان تعیین نمود؛ پدر تا سیزده سال بعد صبح این
 نکبت و وبال در قید حیات بود و آنگاه پدر و داین جهان گذران
 نمود؛ پس از آنکه حیدر علی خان حریف غالب خود را
 بروز سیاه زندانیان در شانیده تمامی مناصب جلیله دولت
 مسووریه را خودش مقترف گردیده بود یکسر مهمات ملکی برای
 درویش خود کفایت کردی و با استصواب راجه کمتر سر فرود
 آوردی باین همه بسیاری از زمینداران و راجگان دور دست
 از اطاعتش سر پیچیده از اعتراف نمودن حکومت واقعه ارش

۱۷۵۰
 سر باز زده بودند؛ ولیکن چنان می نماید که ناخشنودی این جماعت را
 نزد او بیچ وقعت نبود چه در ماه می سال یک هزار و هفتصد و شصت هشتاد و یک
 موشیرلای فرمانفرمای پانده پجری از دور خواست کمک نموده بود
 تا افواج و ظیفه پرورد خود را با توپخانه که در تحت فرمان برادر
 طبله اش مخدوم علی خان بود بامداد جماعه فرانسیس بفرستد؛
 پس از روانگی این سپاه آنقدر وثوق بردست و بازوی مردانه
 خود داشت که با همین جمعیت سه صد سوار برگزیده اش که
 بحمایت و جانده ایش میپرداختند تا چندگاه در مقام دریا دولت باغ
 که بر مسافت سه میل از قلعه سریر نگیستن است بسر برد؛

روانه کردن نواب حیدر علیخان مخدوم علیخان را
 با جنود و توپخانه باعانت جماعه فرانسیس بقلعه
 پانده پجری و بتصرف در آوردن انگریزان آن قلعه را
 و مراجعت نمودن مخدوم علیخان ناکام و بمعرض متاب
 نواب در افتادن و سپس بشفاعت مردم فرانسیس و دیگر
 منصبداران ازان دهائی یافتن،

پوشیده مباد بر خوانندگان اخبار نواب حیدر علی خان که
 چون واقعه در خواستن موشیرلای کمک شایسته از حیدر علیخان
 از بهر حمایست پانده پجری از دستبرد جماعه انگریزان در روانه

ساختن آن سپهدار دولینار گویی تمامت سپاه و توپخانه خود را بسرگردگی مخدوم علی خان خسر پوره اش، و بدر رفتن پانده پجیری از تصرف جماعه فرانسیسیه و بناچار ناکام برگشتن خان موصوف و بمعرض عتاب و خطاب حیدر علیخان در آمدنش با دیگر خصوصیات وابسته آن واقعه، مشعر بر گونه طرفگی

حیدر علیخان بود که اساس این مختصر بر اعلام امثال این چیزها نهاده شده، و صاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این ادراک از ان مترجم شده گوهر آنرا یکبارہ قلم انداز کرده بود، مناسب چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر برنگاشته موشیرم دل ط فرانسیسیس ترجمه کرده باصل کتاب ملحق گردانیده شود، و همچنین دیگر مآثر و اخبار شایسته یادگار از ان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر اضافه کرده خواهد شد؛ اکنون بر سر حرف باید شد؛ در سال یک هزار و هفتصد و شصت عیسوی در آن زمان که حیدر علیخان بهادر بحماییت مکننت و اقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهته اشتغال میداشت پانده پجیری مستقر جماعه فرانسیسیه از صولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنا بران بزحمت استداد موشیرالای، حیدر علیخان هفت هزار مرد جنگی را از سوار و

پیاده با توپخانه بسر کردگی مخدوم علی خان روانه آنصوب نمود؛
 و آن مرد مردل پس از مدافعه جمعیتی از افواج انگریزی که از
 عبور و دمانع جنودش شده بودند در حوالی پانده پیمبری رسیده
 تا دو ماه در آنجا اقامت نمود و درین اثنا چندین بار سپاه خود را
 درون قلعه بحمايت آن فرستاد و بارها بتخریض موشیرالای
 همت برگماشت تا بیرون قلعه آمده بچنگ انگریزان مصاف
 آرا گردد ولیکن مردل موشیرالای آنقدر صولت و سطوت
 افواج انگریزی استیلا یافته بود که زنهاده بر تخریض نمودن
 مخدوم علی خان و دل دادن سپاه خودش اثری مترتب نگردید،
 و بناچار بیاعنه جنین و نامردی، مفتاح آنچنان قلعه حصین و استوار
 بدست سرکردگان افواج انگریزی واسپرد؛ و خودش
 از ان میان رخت بدر برد؛

بنابران مخدوم علی خان از انجا به بنگلور باز گردید و یکسر
 سواران فرانسیس را که در رساله میوس آلن د هیوگل بودند
 و تمامی اهل حرفه و پیشم و در را که در انجا اقامت داشتند همراه
 خود آورد؛ در آمدن این جماعه فرانسیمیه فوزی عظیم بود که
 در فیروز مندی دینک سرانجامی نواب حیدر علی خان افزود؛
 چه اکثری ازین پیشم و دران از مقوله زرادان براق و جوشن ساز
 و آهنگران و صیقلان و نجاران آلات و اسلحه جنگ پروران

بودند که مردم فرانسیس از بهر قورخانه پانده پجیری بختجوی
تمام و خرج مبلغ گرانمایه فراهم آورده بودند؛ چون نواب
صدر علی خان نسبت بقوم فرانسیه خیلی خوشگمان، ودلیبری
و چاکلی ایشان را بسیار اسخسان می نمود، در آمدن سواران
آنطبقه در جرگه سپاهش او را خرم و شادمان ساخت؛

و ازینجهت اسباب شادمانی او و بالاگردید که همراه سواران
فرانسیس جمعی از پیشه دران آنطبقه آمده بودند که ادبوی
ایشان بسیار حاجت میداشت؛

اگرچه صدر علی خان بفرز آمدن این جماعه، بسیار شادمان
گشته بود ولیکن از رهگذر ناکام بازگشتن برادرش مخدوم علیخان
از پانده پجیری خیلی آزرده شده خان موصوف را با کمال
سرد مهربی تلقی نموده مورد عتاب گردانید که کار خود را تمام
و گذاشت و از محاصره پانده پجیری دست برداشت و کار
این عتاب را بدان درجه رسانید که بدون آنکه جواب
این سوال از دستماع نماید، او را از منصب سپهسالاری
معزول گردانیده در جرگه سواران سرسری منسلک
ساخت یعنی که او شایستگی فرماندهی و سپه سالاری ندارد؛ ازین
سلوک که نواب نامدار نسبت به برادر خود پیش
کرد، عالیشان، انگشت پرت بدنان لزیزند؛ و منصبداران

و سپاهیان که شریک این مهم بسر پیاده بودند خیلی اندوگین
 و دلگرفته شدند؛ بسیاری از ایشان خاصه مردم فرانسیس که همراه
 آمده بودند بشفاعت مخدوم علی خان پرداختند چون از سنن
 گزیده آن سپهبدار نامدار بود که اگر چه بر امر ناشایسته اظهار
 غضب می نمود از راه انصاف انحراف نمی فرمود بنا بر این
 چون سخنان شفیعمان در باره عدم قصور خان مذکور استماع فرمود
 برین معنی همداستان گشته تمامی منصبداران افواج او را طلب
 داشته از ایشان خصوصیات راه دروش خان موصوف
 درین مهم پانته بچیری نیکو استفسار نمود؛ تمامت ایشان
 یکدل و یکزمان، جوهر مردانگی و فرزادگی او را بستودند؛ و از هر گونه
 نقیصت، بر ادب ماعت او نمودند؛ بمجرد شنیدن این
 سخنان، نواب حیدر علی خان فرمان داد تا سوار می خاص او را با سار
 ساز و سامان شوکت و تونزک بزدوی بیار استند؛ هنگامیکه
 آن سپهبدار نامدار درین کوکبه پر شکوه و شان با انبوه مجلسیان
 متوجه خانه مخدوم علیخان بود او را در باز از پیاده پاروان مانند یکی از
 حامد سپاهیان یافت؛ همینکه نظر آن سپهبدار نامجور و افتاد، از
 فیل خاصه سوار می خود پیاده گشت و بزدوی نزدیک خان
 موصوف شناخته او را باغوش شفقت در گرفت و چند
 کتک بدل بادی معانقه کرد و تقریباً بدین عبارت دست و لجمی

او نمود و عذر خطای خود خواست ؛ از تقریر هواخوان شما حالا بر من چنین روشن گشت که درین لوم و عتاب ، دور از صواب بوده ام و بخانه شما بگام اعتذار میرفتم تا عذر خطای خود از شما خواهم و شاد شدم که شما در راه دیدم تا این اعتذار بر سر بازار که میکنم نیکو برای ذمت شما نزد کافه مردم نماید ؛ سپس او را بر فیله خاص خود سوار گردانیده و خودش بر اسب سوار شده با تمامی کوبه و توزک سواریش پیش او میرفت و دیگر مردمان و سپاه در عقب او بودند از وقوع خوشحالی سپهبدار نامدار با مخدوم علی خان ، جمهور مردم آنچنان شادمان گشتند که در اثنای راه محبت و شای آن سپهبدار که مذیل بستایش مخدوم علی خان بود سرایان میرفتند ؛

اگرچه ظاهر این حال ، دلالت برین داشت که باعث سلوک آن سپهبدار نامدار در هر دو صورت خشم و رضا بابرادرش همین تاسی جاده انصاف و تحلیف از راه اعتساف بود ولیکن بر ناظران حال و مقام آن سپهبدار نامجوی نیکو روشن است که این نمط خطایب و عتابش نتیجه مصالحت ملکه اری دلازمه سیاست سپهسالاری بوده زیرا که چون او در آن زمان در حدود اقتصای جاده دکننت عظیم بود و سرش آرزوی ملکه اری و کشور خدیومی داشت این عتاب ، بمضمون ————— ع

ای در بنو میگویم دیوار تو هم بشنو ، سستی بود از بهر دیگر
 منصبداران تانیکو یاد دارند و از خاطر فرو نگذارند که چون او در قصور
 وابسته امور نام و تنگ و مهمات پیکار و جنگ بر برادرش
 که نزد او چون جانش عزیز و گرامی بود بخشود و پاداشش
 شایسته کرد و در کنارش نهاد ز بهار در امثال این صورت
 بر دیگران ، راه عفو و بخشایش نخواهد پیمود ؛



لشکر کشیدن و یسوا جی پنڈت سردار مرهتہ برسرمیسور
 و پنهانی برانگیختن و آجہ میسور ، اورا بر گرفتار کردن
 حیدر علی سپہدار و آگاہی یافتن و کنارہ گزیدنش پیش از
 وقوع این سانحہ دلازار ؛

در ماه جون سال یکزار و ہفتصد و شصت عیسوی فوجی از مرهتہ
 بسرکردگی و یسوا جی پنڈت بعزیمت مطالبہ نمودن چار یک
 خراج بحد و سریرنگپتن رسید ، راجہ میسور ، رسولی را ندان
 پنهانی نزد این سپہسالار فرستادہ حال نکبت اشمال خود را بروی
 شرح داد و با کمال ضراعت و اہتہال از وی درخواست
 تا او در بارہ استخلاصش از قید و بند مسلمانان نرو مند (یعنی حیدر علیخان)
 سعی نماید ، سپہدار مرهتہ پاعثہ تعصب دینی یا بداعیہ
 طمع زر بر نہی ہمدستان شدہ باتہامی جمعیت سپاہ خویش

بصوب دارالملک سریرنگپتن بغزم یورش لشکر میبکشد
 حیدر علیخان ازین مکرو دستان هیچ آگاهی نداشت اولایش
 آمدن افواج مرهته را بر مطالبه چار یک خراج (چنانکه دستور
 ایشان بود) حمل نموده ؛ ولیکن پیشتر که هجوم شان بساعتی
 چند بر تمامی منصوبه راجه و سگالش مرهته مطلع شده دانست که
 قصد ایشان گرفتار ساختن اوست ؛ بنا بران فرصت کار از
 دست نداده بفرار از انجا باقی چند از جانداران ، پنهان بجانب
 بنگلور که سپاه خاصه خودش (چنانچه بالا مذکور شد) بقطب و عراصت
 قلعه آن تعیین نموده بود میشتابد ؛

میگویند که هنگام بر آمدن نواب حیدر علی خان از قلعه سریرنگپتن
 بغزم بنگلور ، منتسبان راجه برین معنی آگاه گشته چندین گلوله
 از توپهای قلعه بر او سر دادند و جماعه از سواران مرهته نیز
 در دنال وی تاختند و لیکن اثری بران مترتب نگردید
 و سپهدار نامدار صحیح و سالم بقلعه بنگلور رسید ؛

فرستادن راجه میسور جیشی بسو کردگی کنار پی راواز
بهر محاصره بنگلور و هزیمت یافتنش از جنود نواب
حیدر علی خان و در آمدن سپهسالار مظفر بقلعہ سر پیرنگپتن
و پس از محبوس گردانیدن راجه خودش بالا متقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،



بمجرد رسیدن به بنگلور ، حیدر علی خان مسرعی پیش منخدم علیخان
میفرستد تا بزودی هر چه تماشتر با آنها افواج که پیشتر ازین
یکمک فرانسیس به پانده پیری فرستاده شده بود ، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز بقلعہ داران خویش که بظبط حصار های داخل
حکومتش می پرداختند برمی نگارد تا بمر است و حمایت محالات
منفوضه خویش نیکو پردازند و هر قدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرصت پیش بردن کار و جمله آوردن
بر حریف ما هر دقایق کارزار پیشترک از بازگشتن افواجش
از آرکات از جمله مغنمات می شمرد بزودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسو کردگی سپهسالارش کنار پی را و
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو کرد شد ؛ ولیکن حیدر علی خان

که درین عرصه روزگار جمعیتی از پیاده و سوار از هوا خوانان و
 وابستگان خود فراهم ساخته بود آنچنان سپاه غنیم را محقر و ناچیز
 شمرد که بفتوای جرأت انتظار یورش ایشان اندرون قلعه
 نمودن از در بدوی و نابکاری شمرده با جمعیت سپاه خویش
 از قلعه برآمده پذیره شان می شود و لشکر راجه را هزیمت فاحش
 میدهد و کناری را و سپهسالار لشکر راجه را اسیر میکند؛ درین مقام
 از روایات ثقات هیچ مفهوم نمی شود که آیا درین جنگ
 و پیکار که حیدر علی خان را با افواج راجه میسور اتفاق افتاده جماعه
 مرهه حاضر بودند یا نه ،

حیدر علی خان سپهسالار مظفر و منصور با سپهسالار اسیر
 به بنگلور مراجعت می نماید؛ و پس از اندک زمانه که مخدوم عانجان
 با جنود مجنده اش بدو ملحق می شود ، حیدر علی خان با تمامی سپاه
 کینه خواه متوجه دارالملک سریرنگپتن می گردد و بی هیچگونه
 مقابله و مزاحمه اندرون قلعه می شتابد ، راجه را درون حر سربایش
 محبوس می نماید و شیران و کار گزاران او را بیرون میراند ؛
 و یکسر مکت و اقتدار و شان و شکوه راجگی را بزور مستلظ
 میگردود ؛ این واقعه جایاه در اواخر سال یک هزار و هفتصد و شصت
 عیسوی صورت پذیر شد ؛

پیشترک استخلاص انگریزان پانده پی چیری را از دست
 جماعه فرانسیس که در اواخر سال یک هزار و هفتصد و شصت
 عیسوی صورت گرفت موشیر لالی یکی از ائمه دین را که
 بنام اُسْتَف مالیکار ناسیرس خوانده می شد نزد یسواچی
 پندت سپهسالار طبقه مرهته که در آن روزگار در صوبه
 کرناٹک بسری برد فرستاده استمداد کمک نمود، از بهر
 و انمایش عظمت شان این سفارت سه هزار سپاهی
 از مردم فرنگ بسرکردگی موشیر آلین همراه سفیر کرده بود
 و لیکن چون کار طبقه فرانسیس درین جزو زمان از رونق
 و بها افتاده و محدود زوال مشرف گردیده بود بر منطق
 و زبان آوری اُسْتَف مذکور اثری مترتب نگردید و پیش
 از آنکه موشیر آلین از معسکر مرهته رخصت انراف یابد
 خبر استخلاص شدن پانده پی چیری بدور سید بنا بران با تمامی جمعیتش
 متوجه سریرنگاپتن گردید و بمجرد رسیدنش در آن مکان حیدر علی خان
 سپهدار که حال در زنی شهریار بر آمده بود این جماعه را در سلک
 ملازمان خویش مظلوم ساخت و ایشان پس از
 چندی در آن سرکار، مصدر کارهای شگرف و سودمند گردیدند
 سپاه پیادگان او را آداب و قواعد جنگ خاصه مردم فرنگ
 آموختند و توپخانه اش را بفروغ و تاب دیگر برآر استند،

توسل جستن میر شریف علیخان نواب بسالت جنگ برادر
 نواب نظام علیخان اسد جنگ صوبه دار ملک دکن به نواب
 حیدر علیخان بهادر از بهر تسخیر صوبه سر او قلعه آن مشروط
 بشرايط چند،

پس از آنکه مملکت میسور بر آن سپهدار نامدار مسلم گردید
 او تمامی محال و اعمال وابسته آن را که از جهت عزلت و
 گوشه نشینی رای، و بددی و سوء تدبیر دستور تیره رای بشرف
 حکم متغلبه در آمده بود مستخاص نموده متضاف مملکت
 میسور گردانید خاصه کانور و کرپه و سانور که افاغنه بتغلب، مشرف
 آن گشته بودند از ایادی ایشان انتراع نموده داخل ممالک
 محروسه ساخت؛ ازین جنگ وجدال که سپهدار نامدار
 در تسخیر این سه ناحیه از دست افاغنه که پردی و تهور شان
 در تمامت هندوستان مثل است بکار برده و غاصبان متمد را
 نیکو مقهور و مخدول گردانیده مظفر و فیروز شد، آوازه شیردی
 و جلالت وصیت سپهسالاری و بسالت او در گوش
 جهانیان رفته و همسران نزدیک و دور از حساب گرفتند
 و بمقام بیم و امید سبب باو درآمد چنانچه نواب بهالت جنگ

برادر نظام علی خان صوبه دار دکن که فرمانفرمای کشور ادهونی بود
 در آن روزها، به محاصره قلعه صوبه سیرا که از دیر بانه متصرف
 جماعه مستغلبه مرهته در آمده بود می پرداخت و میخواست تا از
 ایادی ایشان استخلص ساخته مضایف ادهونی گرداند، بنا بر آن
 از آن بر دل نامدار در خواست تأیید نموده، تفصیل این اجمال
 آنکه چون در سال یک هزار و یکصد و شصت و شش هجری
 نواب نظام علی خان اسد جنگ پس از آلودن دامن مردمی
 بخون برادرش نواب صلابت جنگ که بعد شته شدن
 برادرش نواب نامر جنگ پسر مرحوم نظام الملک
 فرمانفرمای دکن بر دست افغانه، روزی چند برسد حکومت
 متمکن شده بود، بمسند صوبه داری بر نشست، بداعیه طمع افزودن
 اسباب ثروت و نعمت و باعث غیرت دین و ملت
 هوای آن در سرش پیچید که بنهب و غارت شهر پونه
 دار الملک دولت پیشوایان مرهته پردازد بنا بر آن
 هنگامیکه زبانی جاسوان حالی او گردید که بالاجی را و فرمانروای
 پونه باتمامی جنود و عساکر خویش از بهر نظم و نسق ملک
 خاندیس رفته است فرصت کار غنیمت پنداشته بالشکر
 گران بصوب پونه بشناخت و پس از تاراج کردن
 مال و نعمت فرادان در آن شهر آتش زد و معابد هندو را